بسم الله الرحمن الرحیم

# ادامه بررسی ادله قرآنی حرمت سب

## نکته پنجم: آیه 11 سوره حجرات

در آیه **«بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ»** بعضي اسم را به معناي ذكر گرفته‌اند که در این صورت معناي آيه شمول بيشتري پيدا می‌كند «**بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ»** يعني ياد كردن فسق به كسي که همان توصيف به فسق يا عناوين فسقي می‌شود و شمول آن بيشتر از نام‌گذاری است البته اين وجهي ندارد و در دليل معتبری نيامده است اسم همان علامت و نشان است منتهي به شكلي كه بحث كرديم.

به‌هرحال اگر اسم به معناي ذكر بيايد دامنه دلالت آيه اوسع می‌شود و از نظر دايره انطباق به سب نزدیک‌تر می‌شود براي اينكه سب یعنی كسي را به صفت ناپسندي ياد بكند اما اگر اسم به معناي ظاهری خود باشد دایره دلالت آن كمي اخص است.

در بعضي از تفاسير آمده که اسم یعنی ذکر، البته اين خيلي وجهي ندارد و اسم معناي خود را دارد. اين هم يك نكته تكميلي در **«بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ»** كه اشاره به آن لازم بود.

**«الْفُسُوقُ»** بيشتر ظهور در عناويني دارد كه حكايت از معصيت می‌كند نه عناوين ديگري مثل كلب و با يك نوع الغاء خصوصيت می‌شود گفت فسوق در اينجا از معاني معصيت است ولي هر چيزي كه در آن ذمي باشد ممكن است شامل بشود؛ ظاهر عناوين حکایت‌گر از معصيت است نه عناويني كه اسم حيوان يا موجودي را به كسي بگذارد. پس تا اينجا آيه جهر و اجتناب از قول زور و تلامز به القاب و همز و لمز را بحث كرديم.

سؤال:؟

جواب: بايد كسي توصيف بكند و نام بگذارد. ظن سوء بحث دروني است و دو مقوله است.

 اين دو نكته در **«بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ»** بود كه يكي راجع به اسم بود و يكي تكميل بحث بود.

## دلیل پنجم: آیه 108 سوره انعام

تنها آيه‌ای كه به‌صورت مستقيم در مورد نهي از سب در قرآن آمده **«لَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَیرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَینَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَینَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا یعْمَلُونَ»**(انعام / 108).

اين آيه شريف در واژه سب به كار رفته به خلاف آيات ديگر كه جهر بالسوء من القول يا اجتناب از قول زور و تنابز يا اسم و فسوق بود.

در آيات ديگر همز و لمز و عناوين ديگري بود كه به نحوي با بحث سب ارتباط پيدا می‌كرد يعني عناوين جهر سوء من القول، قول زور، لمز و همز و تنابز و اسم فسوق بود؛ پنج الی شش عنوان در آن آيات بود ولی عنوان سب نبود منتهي با سب ارتباطي برقرار می‌كرد بعضي اعم و بعضي اخص بود بنا بر معنا و دو عنواني كه در دو آيه اول بود سوء من القول و قول زور عناوين اعمي بود كه كاملاً مورد سب را هم می‌گرفت و آيات بعدي به نحوي اخص از سب می‌شد.

پس شش عنوان داشتيم سوء من القول قول، زور، تنابز، همز، لمز و اسم فسوق، عنوان اول و دوم قواعد عامه‌ای بود بخصوص **اجتنبوا قول الزور** كه خيلي قاعده عامه فقهی مهم بود و تقريباً همه موارد سب را پوشش می‌داد و دلالت آن كاملاً تام بود اما سه عنوان بعدي تنابز و همز و لمز اخص از سب بود و همه موارد سب را پوشش نمی‌داد و همین‌طور عنوان ششم كه عنوان اسم و فسوق بود. چهار عنوان با سب ربط داشت ولي اخص بود و لذا به‌طور تام دلالت بر مدعا نداشت و بخشي از مدعا را پوشش می‌داد برخلاف دو آيه اول كه كل مدعا را پوشش می‌داد.

اين نگاه كلي به شش عنوان در چهار آيه بود ولي در آيه پنجم عنوان سب آمده منتهي به ظاهر دامنه آن مثل سه چهار عنوان قبلي اخص از مدعا است.

### موضوع سب؟

اين آيه شريف می‌فرمايد كه شما به آلهه و اصنام و معبودهاي كفار توهين نكنيد آن‌ها را شتم و سب نكنيد چراکه اين عمل شما موجب جسارت آن‌ها بر هتك خداوند می‌شود. اين آیه سب را منع كرده منتهي نه مطلق سب هر كسي بلکه سب در مورد آلهه مشركين كه موجب جسارت و توهين به خدا می‌شود كه البته نهي تحريمي است. در ظاهر دليل بر حرمت سب است منتهي حرمت سب در محدوده خاص و يكي از موارد سب است و به يك معنا می‌شود گفت اخص است و به يك معنا می‌شود بگوييم ربطي به بحث ندارد براي اينكه بحث ما در سب مؤمنين و انسان‌ها نسبت به همديگر و در روابط ميان افراد و جامعه هست و با سب اصنام و آلهه كه در اين آيه موردتوجه هست ربطي ندارد؛ در ظاهر با بحث ما ارتباطي ندارد اما درعین‌حال اجمال نكته‌ای است که در اين آيه وجود دارد. كلمه سب در قرآن مربوط به سب آلهه مشركين در مقام بحث‌های عبوديت و الوهيت است و غير از سب ميان افراد است. با اينكه به ظاهر می‌توان گفت ربطي ندارد ولی چون طرح شد چند نكته در مورد آيه عرض می‌كنيم که كمي از بحث اصلي ما فاصله می‌گيرد ولي شايد از آيه مطلبي در آمد كه ربط بيشتري پيدا كرد.

چند مطلب در اين آيه بايد عرض بكنيم:

### بحث اول: ظهور نهی؟

نهي در اينجا ظهور در تحريم دارد و وجهي ندارد كه دست از ظهور تحريمي اين برداريم بلكه قرائن سياق و مساق كلام و مناسبات حكم و موضوع اقتضا می‌كند كه اين حكم، حكم تحريمي و الزامي باشد در اين ترديدي نيست.

### بحث دوم: مقصود از «الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»

نكته بعد مقصود از «**الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»** است در ابتدا ممكن است دو احتمال بدوي و ابتدائي به ذهن بيايد **«لَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یدْعُونَ»** مفعول سب است منتهي مقصود از **«الَّذِینَ یدْعُونَ**» چيست؟

#### احتمال اول

گاهی مقصود از **«الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**» موصول كفار و مشركين هستند كه عبادت گر غير خدا هستند، روي اين احتمال یعنی شما فحش و ناسزاگویی نسبت به مشركين نداشته باشيد «**لَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**» مشركيني كه غير خدا را می‌پرستند را فحش ندهيد زیرا فحش شما موجب می‌شود آن‌ها هم به معتقدات شما ازجمله خداوند توهين بكنند.

#### احتمال دوم

احتمال دوم كه بيشتر مفسرين می‌گويند و شواهد در روايات و شأن و نزول اين است كه مقصود از **الذين عابدين غير الله** نيست بلكه الذين معبودها و آلهه و اصنامي كه غير خدا هستند را می‌گويد، يعني **«الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**» ضمير صله اينجا حذف شده است اگر مقصود از **«الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**» خود مشركين باشند ضمير صله در اينجا همان ضمير يدعون هست اما اگر الذين معبودها و آلهه و اصنام باشد ضمير آن محذوف است یعنی «الذين يدعونهم من دون الله» آلهه‌ای كه آن‌ها را من دون الله می‌خوانند. اين دو احتمالي است كه در الذين يدعون من دون الله آمده است.

* احتمال اول اين است كه الذين يدعون يعني كفار و مشركين مفعول و متعلق سب است
* احتمال دوم اين است كه مقصود آلهه و اصنامي است كه مورد پرستش قرار گرفته‌اند.

اگر خود آيه به‌تنهایی بود بدون قبل و بعد، احتمال اول بيشتر ظاهر بود: «**لَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**» بيشتر به ذهن می‌آيد كه كفار و مشركين را سب نكنيد ولي ادامه آن «**فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَیرِ عِلْمٍ»** از يك طرف و شأن نزول و رواياتي كه در شأن نزول اين آيه هست از طرف ديگر احتمال دوم را تقويت می‌كند؛ اگر آیه به‌تنهایی بود «**لَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**» بيشتر ذهن به آنجايي می‌رفت كه كساني كه داعي و عابد غير خدا هستند و ضمير محذوفي اينجا لازم نبود «**الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**» منتهي به دو قرينه داخلي و خارجي احتمال دوم بيشتر تقويت می‌شود؛ قرينه داخلي اين است كه «**فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَیرِ عِلْمٍ»** آن‌ها را ناسزا نگوييد كه آن‌ها هم به خدا ناسزا بگويند. اين مقابله آلهه آن‌ها با اله ما است، تقابل الله با آن‌ها نشان می‌دهد كه در الذين يدعون احتمال دوم مقصود است كه اصنام و بت‌ها را فحش ندهيد كه آن‌ها هم خداي شما را فحش بدهند. تقابل **«فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا»** با قبلش قرينه می‌شود بر اينكه مقصود از الذين يدعون آلهه و اصنام است، شما به خداي آن‌ها فحش ندهيد آن‌ها هم به خداي شما فحش می‌دهند.

سؤال:؟

جواب: ضمير صله محذوف است «الذين يدعونهم من دون الله» اصنامي كه كفار آن‌ها را می‌خوانند، مفعول است ولي اين موصول بنا بر احتمال اول مشركين هستند و بنا بر احتمال دوم آلهه است. لا تسبوا فعل و فاعل است و الذین مفعول است منتهي الذين مقصود كفار و مشركين است يا مقصود معبودهاي آن‌هاست.

احتمال اول می‌گويد كفار و مشركين هستند و احتمال دوم می‌گويد معبودها است.

بنا بر احتمال اول موصول كفار و مشركين است ضمير صله هم يدعون است، ضمير در يدعوا و جمع است و خيلي روشن است.

بنا بر احتمال دوم الذين يدعونهم در اينجا محذوف است كه ضمير صله است. اگر فقط اين جمله در آيه شريف بود «**لَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**» فوري به ذهن می‌آمد كه **«الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**» نبايد بگوييم چيزي حذف است ضمير صله هم يدعوا است واو جمع در اينجاست كه ضمير است و مقصود خود كفار و مشركين است ولي بعد می‌گويد «**فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَیرِ عِلْمٍ».**

##### قرینه اول

تقابل يسبوالله با قبل و اينكه سب خدا در نتيجه سب آن‌ها حاصل می‌شود قرينه می‌شود به اينكه خداياني كه مشركين آن‌ها را می‌خوانند ناسزا نگوييد كه آن‌ها هم خداي شما را ناسزا بگويند.

##### قرینه دوم

قرينه دوم روايات ذيل اين آيه که در نورالثقلين يا درالمنثور يا برهان آمده است،

مهم‌ترین كتب تفسير روايي شيعه دو تا است: نورالثقلين و عياشي كه نورالثقلين همه قرآن را دارد و با اسناد هم آمده و لذا كتاب جامع بسيار معتبر در مذاق شيعي است.

كتاب عياشي تفسير روايي ما است كه دو اشكال دارد:

يكي اينكه كل قرآن نيست؛

دوم اينكه روايات آن مقطوع سند است يعني روايات را بدون سند آورده است که مقداری مشكل ايجاد می‌كند.

در بين اهل سنت هم كتاب مشهور درالمنثور و برهان است. در متأخرين هم كارهايي راجع به تفسير بالمأثور انجام شده -مرحوم آقاي معرفت كار مفصلي شروع كرده بودند نمی‌دانم تا چه سوره‌ای انجام شده اگر هم نشده باشد نياز هست اين كار بشود- البته همراه با توضيح و تبييني نظير آنچه مرحوم علامه در تفسير روايي خود دارند آن هم خيلي خلاصه كار جالبي است. بدون ديدن روايات نمی‌شود حجت نهايي را از آيه استفاده كرد.

 اين هم قرينه دوم كه در روايات گفته شده مقصود اين است كه به آلهه و اصنام آن‌ها فحش ندهيد؛

البته آلهه و اصنام که موجودات غير ذی‌روح است و الذين كه براي معقول هست به كار برده به این دلیل است كه از ديد آن‌ها همه این‌ها موجودات ذات شعور هستند و ما نمی‌بینیم. اين متعارف است هم اينكه در ادبيات موصولي كه براي ذی‌شعور است در غير ذی‌شعور به كار ببريم و بالعكس موصولي كه براي غير ذی‌شعور است در مورد ذی‌شعور به كار ببريم از این جهت نكاتي وجود دارد؛ مثلاً براي اصنام و این‌ها الذين آورده با اينكه شعوري ندارد و به خاطر نكته‌ای است كه می‌گويد با این‌ها خيلي لجبازي نكنيد و در همان‌جا كه می‌گويد لجبازي نكنيد تعبير بكند كه این‌ها چيزي نيستند، تناسب اين است كه اينجا كمي با ملايمت همراه بشود.

به‌عکس هم داريم؛ جاهايي كه راجع به خدا و موجودات ذی‌شعور به ‌جای كلمه الذين ما آمده است در سوره شمس سه بار دارد **«وَ السَّماءِ وَ ما بَناها وَ الْأَرْضِ وَ ما طَحاها وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها»**(شمس/7-5) همه می‌گويند مقصود از ما خدا است ما احتمال داديم كه ممكن است خدا و مبادي غيبي و ملائكه و این‌ها را بگيرد و مقصود از ما الله است كه بايد الذي باشد ولي به جاي آن ما آورده است، اين هم از اين قبيل است.

### جمع‌بندی بحث دوم

بنابراين نكته دوم در آيه اين است كه «**الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**» دو احتمال دارد؛ مقصود مشركين باشند يا اصنام يا آلهه مشركين باشند، عابدين اصنام مقصود باشند، احتمال اول است؛ و معبودين اصنام مقصود باشد، احتمال دوم است.

ظاهر اوليه همان احتمال اول است ولي با قرينه داخلي كه در خود «**يسبوالله»** است و قرينه‌ای كه در روايات است بيشتر احتمال دوم تقويت می‌شود و الذين كه تعبير كرده با ملاحظه‌ای است كه عرض كردم، البته اگر روايات نبود با خود آيه می‌شد احتمال اول را توجيه كرد يعني «**لَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یدْعُونَ**» به مشركين ناسزا نگوييم كه ناسزاي شما موجب می‌شود كه آن‌ها هم به مقدسات شما ازجمله خداوند توهين بكنند.

احتمال اول در خود آيه قابل‌قبول هست و می‌شود جور كرد ولي وقتي روايت می‌گويد شأن نزول آيه اين بود كه به اصنام و این‌ها بد نگوييد در نورالثقلين و درالمنثور شأن نزول دارد.

اگر احتمال اول بود با بحث ما خيلي نزديك می‌شد و سب انسان‌های كفار و مشركين بود ولی بنا بر احتمال دوم سب معبودها و آلهه و اصنام است كه از روابط اجتماعي بيرون می‌رود بنا بر احتمال اول ربط آن با بحث ما كمي بيشتر بود ولي بنا بر احتمال دوم فاصله آن با بحث ما دور می‌شود چون بحث ما ناسزاگویی و دشنام بين انسان‌ها است نه چيزي كه مربوط به امور ماورائي و اعتقادي.

سؤال:؟

جواب: تعليل را بايد بحث بكنيم بعد اولويت را بحث می‌كنم كه بنا بر يك احتمال اولويت می‌شود بنا بر يك احتمال نمی‌شود.

#### احتمال سوم

احتمال سوم بحث جمع بين المعنيين است كه قرينه می‌خواهد. «**لَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»** مقصود **از الذين يدعون** **هم** مشركين است هم معبودهای آن‌ها و آلهه و اصنام است. اين نظير استعمال لفظ اكثر از معنا است كه هم جايز عقل است و می‌شود واقع هم شد منتهي قرينه‌ای می‌خواهد، اينجا چيز خاصي نداريم كه بگوييم هر دو معنا را اراده می‌كنيم مگر اينكه كسي بگويد چون ظهور اوليه اين هست و معناي بعدي هم كه در روايات گفته شده نگفته آن مقصود نيست، مثلاً با اين چيزها بگويد هر دو مقصود است ولي به‌هرحال اين يك احتمال است.

### جمع‌بندی احتمالات سه‌گانه

درمجموع سه احتمال، احتمال دوم به قرينه داخلي و خارجي اظهر است بخصوص با ملاحظه قرينه رواياتي كه در ذيل آيه وارد شده است و اين آيه از بحث ما خيلي فاصله می‌گيرد چون سب بحث ما در سب بين روابط اجتماعي و ميان انسان‌ها و افراد است.

* بحث اول نهي آيه بود كه تحريمي است؛
* بحث دوم مقصود از الذين بود و نتيجه‌ای كه در تفسير آيه می‌داد كه احتمال دوم اقوي و اظهر است.

### بحث سوم: مقصود از «فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَیرِ عِلْمٍ»

بحث سوم در آيه «**فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَیرِ عِلْمٍ**» است كه دو احتمال در باب اين وجود دارد؛

1. «**فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَیرِ عِلْمٍ**» حكمت باشد؛
2. «**فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَیرِ عِلْمٍ**» علت باشد.

 می‌فرمايد: اصنام و بت‌ها را دشنام ندهيد كه درنتیجه آن‌ها هم خداي شما را دشنام بدهند مشركين گفته بودند اگر بناست شما دشنام بدهيد ما هم به خدا دشنام می‌دهيم، آیه می‌گويد دشنام ندهيد «**فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَیرِ عِلْمٍ**» اين علت است يا حكمت؟

#### احتمال اول

اگر علت باشد اين حرمت و تحريم قيد حكم و جزء حكم و موضوع است وقتي اين حرمت وجود دارد كه بازتاب اين دشنام و فحش شما دشنام و فحش آن‌ها باشد و اگر روزي اين بازتاب را نداشت سب آلهه و اصنام و بدگويي و ناسزاگویی اشكال ندارد چون اين علت حكم است. مادامی‌که عمل شما آن بازتاب را داشته باشد نهي تحريمي وجود دارد، دشنام ندهيد چون آن‌ها دشنام می‌دهند. اگر يك وقتي مسلمان‌ها قوت پيدا كردند و اقدام آن‌ها به اينكه بت را بشكنند و به بت‌ها و آلهه و اصنام بد بگويند موجب اين نمی‌شود كه آن‌ها هتكي بكنند آنجا سب و دشنام مانعي ندارد.

#### احتمال دوم

احتمال دوم اين است كه اين در حد يك حكمت است نه علت منتهي به‌طورکلی خوب نيست. «**فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَیرِ عِلْمٍ**» اما نه اينكه حكم دایر مدار فلسفه و حكمت باشد مثل عللي كه براي احكام در كتاب علل الشرایع مرحوم صدوق آمده راجع به نماز كه سه ركعت است پنج ركعت است، جهر می‌خواني، پنج بار می‌خواني خيلي حکمت‌ها براي اين گفته شده يا براي حج چندين حكمت گفته شده؛ يكي از حکمت‌های حج تجارت و رفت‌وآمد است ممكن است زماني تجارت آن‌قدر الكترونيكي شده و آسان هست كه در حج فلسفه تجارتي ملحوظ نيست آن فلسفه و حكمت حكم است «**فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا»** ممكن است بگوييم حكمت است و حتي جايي كه اين بازتاب را ندارد نبايد دشنام داد و بد گفت ولو اينكه آن‌ها بد نگويند، منتهي خدا حكمت آن را می‌گويد كه گاهي اين نتيجه بد را دارد. كدام مقصود است**؟ «لَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَیرِ عِلْمٍ**» سبی نكنيد كه درنتیجه آن‌ها سب بكنند، آيا اين نتيجه متمم موضوع حكم و قيد حكم و علت در حد يك حكمت است و جزء موضوع و قيد موضوع حكم نيست؟ شرطيه با هر دو سازگار است البته گفتيم اصل در جاهايي كه چيزي به‌عنوان نتيجه بيايد اين است كه به‌عنوان علت است يعني حكم دایر مدار او است مگر اينكه قرينه خاصه‌ای باشد. اصل در قيود و علل و حكم اين است كه حكم دایر مدار آن می‌شود الا اينكه قرينه‌ای پيدا بشود؛ در این صورت ظهور اوليه **«لَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَیرِ عِلْمٍ**» سبي كه به دنبال يسبوالله می‌آيد مورد نهي قرار می‌گيرد و اصل اين قيود مأخوذ در خود حكم است و دخالت به نحو عليت و جزئيت و موضوعيت در حكم دارد الا اينكه قرينه‌ای برخلاف آن بيايد. در اصل ما بايد احتمال اول را تقويت بكنيم و بگوييم اين جزء موضوع و قيد حكم است و به يك بيان ديگر علت حكم است اگر جايي نبود منتفي می‌شود. علاوه بر اينكه دو قرينه دارد يكي **اصالة العلیة و اصالة الموضوعيه** كه جزء قيد موضوع است و در بعضي از تفاسير آمده كه اين آيه مربوط به شرایطی است كه هنوز مسلمان‌ها اقتدار و قوت را نداشتند و در محيط مكه ناچار از يك نوع تعامل با كفار و مشركين بودند آيات ديگر اين را نسخ كرده البته تعبير نسخ به معنايي كه امروز می‌گوييم قديم به كار نرفته است يعني مربوط به آن شرایط است اما در شرایط ديگري این‌طور نيست.

### جمع‌بندی احتمالات

بنابراين اگر احتمال اول را بگيريم كه شايد اظهر باشد یعنی سب در صورتی حرام است كه كاري بكنيد كه آن‌ها خدا را سب بكنند؛ اما اگر چنين چيزي نبود اصنام و بت‌ها حرمت و ارزشی ندارند كه سبشان بكنيد اين احتمال عليت و حكمت به نظر اولي اقوي است. بنابراين حكم سب موضوعيت ندارد چيزي كه موجب می‌شود آن‌ها سب بكنند و الا اگر آن‌ها چيزي نمی‌فهمند يا زوري ندارند كه كاري بكنند، بگوييم بت‌های بی‌شعور يا احمق يا امثال این‌ها مانعي ندارد البته ممكن است آدمي را بپرستند که خود او راضی نیست و در این صورت نباید او را سب کرد عنوان‌های دیگری دارد مثل اينكه عده‌ای ممكن است اميرالمؤمنين را بپرستند دليل نمی‌شود كه انسان سب بكند.

آيه كار به اين ندارد كه اين سب از حيث عناوين ديگر جايز است يا جايز نيست سبي كه اين آيه تحريم می‌كند سبي است كه اين نتيجه را داشته باشد اما اگر اين نتيجه را نداشته باشد حكم آن چيست؟ طبق قواعد به چوب‌ها و امثال آن می‌شود سب كرد ولي آدمي باشد كه قبول ندارد بايد احترام كرد و آيه اين را می‌گويد.

معبود اعم از اين است كه چوب و سنگ يا ملائكه يا انسان باشد و از حيثي كه فحش دادن آن‌ها موجب برگشت نتيجه بد نسبت به خداوند تبارک‌وتعالی است نهي كرده است بنا بر اينكه علت باشد و ظاهر اين است چيزي كه مكشوف باشد هتك تلقي بشود؛ اگر بازتاب اجتماعي داشته باشد و در عرف عام نوعي هتك خداوند به حساب می‌آيد، می‌گويد هتكي نكنيد كه خداوند مورد هتك قرار بگيرد. اين هم بحث دوم است.

### بحث چهارم: اختصاص یا عدم اختصاص سب به الهه و غیر آن

بحث چهارم اين است كه آيه فقط اختصاص به سب آلهه دارد يا شامل همه مقدسات آن‌ها می‌شود؟ دو احتمال بايد اينجا باشد؛

#### احتمال اول

ممكن است منظور آيه فقط اصنام و بت‌های مورد پرستش باشد که مورد لعن و نفرين و ناسزاگويي قرار ندهيد،

#### احتمال دوم

احتمال دوم اين است كه آيه نسبت به همه مقدسات آن‌ها شمول دارد مثلاً صليب كه معبود آن‌ها نيست ولي كسي توهینی يا سخني نسبت به آن بگويد يا مقاله‌ای ضد آن بنويسد كه موجب بشود آن‌ها به خداوند بد بگويند. احتمال دوم شمول دارد.

پس احتمال اول اين است كه فقط اختصاص به خود معبودها دارد؛ احتمال دوم اين است كه به همه مقدسات و حتي خود آن‌ها كه ممكن است احتمال اول ظهور اوليه نباشد ولي بعد شمول پيدا بكند.

ظاهر آيه «**الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**» بت‌ها است ظاهر لفظي وجود بر لفظ اين است ولي اگر اصل حرمت روي اين است كه آن‌ها به خدا بد می‌گويند، فرقي نمی‌كند هر چيزي كه الغاء خصوصيت می‌شود. كاملاً عرفي است عرف می‌گويد خدا فرموده است كه به بت‌های آن‌ها بد نگوييد كه آن‌ها به خداي شما بد می‌گويند اگر به صليب يا يكي از قدیسشان يا كليسايشان بد بگويد همين نتيجه را دارد هيچ فرقي ندارد مخصوصاً نظري كه عليت و موضوع می‌گرفتيم. ظاهراً الغاء خصوصيت در اين طرف قصه خيلي واضح است و مرحوم علامه می‌فرمايد كه ذيلش دارد «**كَذلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُم**‏» (انعام/108) يعني هر امتي مقدساتي دارد كه زينت به حساب می‌آيد هم ذيل كمي اشعار به اين مسئله دارد و هم اينكه عرفي است که بگويد به خدايشان بد نگوييد چون به خداي شما بد می‌گويند، اگر به خودشان يا به مقدساتشان يا به حواريون يا به پيامبرشان يا به صليب يا هر چيزي ديگري بد بگوييد همين نتيجه را دارد مخصوصاً روي ديدگاه عليت كه اصل حكم اين است كه چون بازتاب بد دارد پس كار شما اشكال دارد.

بنابراين هر سخن و ناسزاگويي و هر چيزي كه اين اثر را دارد بلكه ممكن است شامل اعمال تند و اقوال تندي كه موجب اين ناسزا می‌شود هم بشود. پس در اين طرف الغاء خصوصيت بعيد نيست يعني توهين به مقدسات آن‌ها كه موجب می‌شود آن‌ها به خدا بد بگويند حرام است.

سؤال:؟

جواب: باز هم الغاء خصوصيت می‌شود علت كه باشد العلة تعمم و تخصص يعني الغاء خصوصيت نمی‌خواهد ملاك آن علت است، ولي بنا بر اينكه حكمت باشد بايد بگوييم الغاء خصوصيت می‌شود.

### بحث پنجم: مقصود ناسزا به خداست یا پیامبر؟

بحث پنجم آن طرف آيه هست كه «**فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَیرِ عِلْمٍ**» گاهي اقدام ما موجب می‌شود كه به خدا بد بگويند گاهي موجب می‌شود كه به پيامبر يا به مقدسات ديگر مسلمان‌ها ناسزا بگويند، باز اينجا دو احتمال است كه ظاهرش اين است كه كاري كه موجب سب خدا بشود حرام است يعني كار ما تسبيب به يك حرامي است منتهي احتمال اول اين است كه اگر هتك خدا بشود، حرمت هست؛ احتمال دوم اين كه همه مقدسات مورد هتك قرار بگيرد موجب می‌شود اقدام طرف اشكال پيدا بكند مثلاً ناسزايي به صليب می‌گويد و آن‌ها به **پيامبر اكرم صلواة الله و سلامه عليه** يا به قرآن يا عتبات يا به ائمه و اولياي الهي يا احاديث ما توهين بكنند. پس ممكن است بگوييم مقصود خداست و ممكن است تعميم بدهيم. می‌شود ادعاي الغاء خصوصيت كرد ولي نه به قوتي كه در آن طرف بود، ممكن است بگوييد عنايت خاصي روي ذات حضرت حق است علي‌رغم اين احتمال باز از نظر عرفي بعيد نيست مثل خود پيغمبر و ائمه و قرآن با آن مسئله فرقي ندارد شاهد اين است كه در يك روايت معتبر وارد شده كه هتك ائمه و امام درواقع هتك خداست كه آن هم مؤيد اين الغاء خصوصيت می‌شود. مرتبه خدا آن‌قدر عظيم است می‌گويد هر اقدامي كه طرف را نسبت به خداوند جري بكند، ممنوع است اما غير خدا ملازمه‌ای ندارد ولي درعین‌حال انسان عرفاً حس می‌كند يسبوا الله اگر پيامبر و امام و قرآن هم باشد قصه همين است؛ اما اينكه در هر حكمي بيايد معلوم نيست بشود الغاء خصوصيت كرد ولي آن طرفش يا تعليل است يا الغاء ‌خصوصيت، هر سب و دشنامي كه موجب يسبوا الله بشود درست نيست اين هم مبحث پنجم در آيه شريفه بود.

###  بحث ششم: اطلاق بحث بین مسلمانان و مشركان است یا بین مذاهب؟

بحث ششمي وجود دارد كه اين در رابطه مسلمانان با مشركان است اما در رابطه اماميه و پيروان اهل‌بیت با ساير فرق اسلامي چطور است؟ كه به خلفا توهين می‌كند و آن‌ها هم معاذ الله به اميرالمؤمنين توهين می‌كنند، اين را می‌شود با آيه ربط بدهيم؟ آيه در مورد رابطه مسلمانان و مشركان است خيلي بايد تعليل و تنقيح مناط عمومی‌تری را به دست آورد كه روح آيه **«كَذَلِكَ زَینَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ**» يعني تعرض به مقدسات ديگران وقتي موجب می‌شود مقدسات و حق شما مورد اهانت و توهين قرار بگيرد جايز نيست که از الفاظ بيرون می‌رود و يك نوع الغاء ‌خصوصيت و تنقيح مناط در دایره اوسعي است؛ می‌گويد الذين يدعون چه بت باشد چه مقدسات كفار باشد يا مقدسات فرق اسلامي باشد كه فرقه ديگر اعتقادي به آن ندارد، آن طرف هم يسبوالله اعم از اين است كه خدا يا پيامبر يا امام است که ممكن است كسي چنين تعميمي قائل بشود. و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار